

پژوهشی تاریخی

## پیامدهای ملی شدن صنعت نفت ایران بر سیاست خارجی بریتانیا

دکتر علیرضا موسوی زاده

توجهی در نفت ایران به دست آورد. به دیگر سخن، آمریکا به حوزه نفوذ بریتانیا در خلیج فارس وارد شد. بنابراین اواسط قرن بیستم و پس از بحران نفت، منافع بریتانیا در تعارض با منافع ایالات متحده قرار گرفت.

این مقاله نشان می‌دهد که دولت بریتانیا چگونه پس از ملی شدن نفت انگلیس و ایران، سعی کرد منافع استراتژیک و ملی خود را در خلیج فارس، در مقابل قدرت روزافزون ایالات متحده حفظ نماید.

### دیدگاه آمریکا

در سال ۱۹۵۴، یک سال بعد از آن که «دکتر مصدق» نخست‌وزیر ایران، از قدرت خلع شد،

منطقه خلیج فارس با موقعیت مهم استراتژیک خود و منابع عظیم نفتی که «شرکت نفت ایران و انگلیس» را به وجود آورد، رفته رفته به مرکز اصلی منافع بریتانیا بدل شد. شرکت نفت انگلیس و ایران یکی از مهم‌ترین شرکت‌های نفت جهان و «جواهری در تاج صنعت نفت بریتانیا» بود، که تا اواسط قرن بیستم خلیج فارس نقش مهمی در انرژی و منافع اقتصادی بریتانیا ایفا می‌کرد.

در سال ۱۹۵۱- زمانی که دولت کارگری (۵۱-۱۹۴۵) هنوز بر مصدر قدرت بود - دولت ایران، شرکت نفت انگلیس و ایران را ملی اعلام کرد. ملی شدن شرکت نفت انگلیس و ایران، سرانجام باعث شد که ایالات متحده آمریکا منافع قابل

«سرراجرمیکینز»، سفیر بریتانیا در واشنگتن، نوشت: «آمریکایی‌ها آمده‌اند که جای ما را در خاورمیانه تصرف کنند. نفوذ آنها در خاورمیانه پس از جنگ جهانی دوم به طور گسترده‌ای زیاد شده است، به نحوی که به گونه‌ای استوار به عنوان یک قدرت خارجی در عربستان سعودی ظاهر شده‌اند. آنها در حال مسلط شدن بر ایران هستند.»<sup>(۱)</sup>

به سبب ضعف اقتصادی، بریتانیا، دیگر قادر نبود به لحاظ نظامی، و به خصوص تکنولوژی اتمی، خود را در سطح رقابت با سایر رقیبانش نگه دارد، ترس از تهدید کمونیسم نسبت به منافع بریتانیا در خلیج فارس، نیز دولت این کشور را مجبور کرد، به دلایل اقتصادی و دفاعی با آمریکا وارد اتحاد شود. به سبب ضعف موقعیت و محدودیت‌های موجود، دولت بریتانیا می‌بایست برای حفاظت از منافع این کشور، به تقسیم مسئولیت‌ها مبادرت ورزد. منافع بریتانیا در خلیج فارس به غیر از سهم ۴۰ درصدی در کنسرسیوم بین‌المللی نفت ایران، شامل موارد زیر نیز بود:

الف. تأمین ۵۰ درصد از مصرف نفت بریتانیا از کویت؛  
ب. ساختن «سدی» در مقابل نفوذ کمونیسم.<sup>(۲)</sup> از آن جایی که ایالات متحد تنها کشوری بود که می‌توانست در مقابل فشار کمونیسم ایستادگی کند، دولت بریتانیا رهبری ایالات متحده را پذیرفته بود.

ارزیابی واشنگتن از تهدید اتحاد شوروی نسبت به منطقه خلیج فارس، با ارزیابی لندن تفاوت چندانی نداشت، حتی ایالات متحده نسبت به تهدید از ناحیه اتحاد شوروی، و نفوذ کمونیسم در منطقه، روزه روز نگرانی بیشتری را نشان می‌داد. از دید ایالات متحده، «به سبب نزدیکی صنایع اصلی شوروی به منطقه، می‌بایست بر ناحیه مدیترانه شرقی و خاورمیانه شدیداً کنترل داشت.»<sup>(۳)</sup>

از این روی خلیج فارس در سیاست و افکار استراتژیک آمریکا، اهمیت روزافزونی به جهت تولید نفت و خطوط انتقال آن و نیز به عنوان راهی ارتباطی برای دفاع، پیدا کرد. مهار کردن اتحاد شوروی و جلوگیری از دسترسی آن کشور به منابع غنی نفت خلیج فارس، و تولید و عبور نفت بدون مداخله کمونیسم، به هدف مشترک هر دو کشور ایالات متحده و بریتانیای کبیر بدل شد.

آمریکایی‌ها بر این باور بودند که برقراری ارتباط نزدیک اقتصادی و سیاسی با ایرانی که در صدد صنعتی شدن بود، و از نظر آنها قدرتمندترین دولت در خلیج فارس به شمار می‌آمد، در جهت منافع غرب است. دولتمردان آمریکایی می‌پنداشتند که حاکمیت مستقیم بر ایران برای منافع آمریکا در خلیج فارس خطرناک می‌باشد، چرا که حاکمیت مستقیم، در منطقه مهمی همچون خلیج فارس با آن مخازن عظیم نفتی، به طور اجتناب‌ناپذیری منجر به درگیری

با اتحاد شوروی می‌شود. دیدگاه ایالات متحده نسبت به ایران به این صورت بود: «این که ایران یک کشور مستقل بماند؛ برای ایالات متحده از اهمیت زیادی برخوردار است. به خاطر موقعیت استراتژیک کلیدی، و منافع نفت ایران، از دست دادن آن کشور: الف) تهدید بسیار بزرگی نسبت به امنیت خاورمیانه، و همچنین پاکستان و هند است؛ ب) باعث آسیب دیدن حیثیت ایالات متحده در کشورهای منطقه خاورمیانه می‌شود، و اعتماد به نفس این کشورها را نسبت به مقابله با فشارهای کمونیسم کم می‌کند، ج) در نقاط دیگر جهان آزاد اثرات بدی به وجود خواهد آورد.»<sup>(۴)</sup>

طبق گفته «سرراجر استیونز» سفیر بریتانیا در تهران «دولت ایالات متحده بر این باور است که به نفع ایران و تمام جهان آزاد خواهد بود که این کشور دارای چندین قوای نظامی باشد که نه تنها از عهده حفظ امنیت داخلی ایران برآید، بلکه بتواند در شرایط حمله از خارج، به طور مؤثر از خود دفاع کند.»<sup>(۵)</sup>

دیدگاه دولت بریتانیا راجع به دفاع از خلیج فارس بسیار به دیدگاه ایالات متحده نزدیک بود. طبق گفته سفیر بریتانیا در تهران: «هر دو دولت ایالات متحده و بریتانیا بر این باور هستند که قوای نظامی ایران باید دارای قدرتی باشد که فقط مخصوص حفظ امنیت داخلی نباشد، بلکه از عهده دفاع در مقابل حملات خارجی هم برآیند.»<sup>(۶)</sup>

در نتیجه سیاست آمریکا در مقابل ایران به این ترتیب تنظیم شد که: «ایالات متحده تمام تلاش خود را در راستای حفظ استقلال ایران بکند، و نگذارد که ایران تحت نفوذ اتحاد جماهیر شوروی قرار گیرد.»<sup>(۷)</sup> علاوه بر آن، سیاست ایالات متحده در مورد خلیج فارس بدین شکل مشخص شد که: «ایالات متحده روی کشوری تکیه کند که مستقیماً مورد تهدید است و آن کشور مسئولیت کامل نیروی انسانی را برای دفاع از خود به عهده بگیرد.»<sup>(۸)</sup>

طبق نظر وزارت امور خارجه آمریکا، «ایالات متحده منافع بسیار مهمی در کمک کردن به کشورهای جهان آزاد برای دفاع از خود در مقابل عملیات خرابکارانه کمونیسم دارد»

با این که آمریکایی‌ها در آن مقطع در شرایطی نبودند که به اندازه کافی منابع مالی برای چنین نیاز اضطراری کنار بگذارند، ولی در هر حال ارسال ابزار جنگی و مستشار جهت تعلیم نظامیان ایران را آغاز کردند. طبق ارزیابی وزارت امور خارجه آمریکا: «ایران برای شستشوی مغزی نیروهای نظامی خود به طور گسترده و مخصوصی با ایالات متحده قصد همکاری دارد. استفاده از فیلم، رادیوی نظامی، محلی و تبلیغات کتبی چاپ شده، از روش‌هایی هستند که می‌توان نام برد.»<sup>(۹)</sup>

در نتیجه ایران در سال ۱۹۵۶، چند سال بعد از بحران ملی شدن صنعت نفت، دارای ثبات و نیروی نظامی قابل توجهی بود.

## حفاظت از منافع بریتانیا

در ۲۴ فوریه ۱۹۵۵، مقامات ترکیه و عراق یک معاهده نظامی دوطرفه را در بغداد امضا کردند. ترکیه از سال ۱۹۵۲ عضو پیمان آتلانتیک شمالی، بنابراین متحد نزدیک غرب محسوب می‌شد.

در تاریخ ۴ آوریل ۱۹۵۳ برای تقویت دفاع از خلیج فارس، و جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی، بریتانیا به معاهده‌ای که بین ترکیه و عراق امضا شده بود، پیوست و در سال ۱۹۵۵ پاکستان و ایران نیز به این معاهده پیوستند. این پیمان که بعداً به نام پیمان بغداد شناخته شد، تشکیل‌دهنده یک خط دفاعی در مقابل نفوذ شوروی به طرف خلیج فارس بود.

با وجود طرفداری ایالات متحده از این پیمان به جهت جلوگیری از نفوذ شوروی در خاورمیانه، این کشور نسبت به پیوستن به آن به عنوان یکی از اعضا بی‌میل بود، چرا که بریتانیا «به خاطر تقویت دفاع غرب (و به خاطر منزوی کردن «جمال عبدالناصر» رهبر ملی‌گرای رادیکال مصر)<sup>(۱۱)</sup> از طرف کشورهای رادیکال غرب مورد انتقاد قرار گرفته بود. بنابراین، عضویت آمریکا در پیمان بغداد باعث ناراحتی و توهین به کشورهای مستقل رادیکال‌تر عرب می‌شد. عضویت آمریکا در پیمان، اسرائیل را هم - البته به دلایل دیگر - آزرده خاطر می‌کرد.<sup>(۱۲)</sup>

طبق گفته «سلوین - لوید» وزیر خارجه

بریتانیا:

«هدف ما در خلیج فارس، تضمین دسترسی به نفت و ایجاد شرایطی باثبات برای تولید آن است.»<sup>(۱۳)</sup>

با این وجود گسترش نفوذ آمریکا در خلیج فارس و توسعه روابط با ایران، همچنان که ابتدای مقاله ذکر آن رفت، به سیاست ایالات متحده در منطقه بدل شد. «سراجر استیونز» سفیر بریتانیا در تهران، به «سلوین - لوید» گزارش داد: «براساس شواهد موجود نیروی دریایی آمریکا، در شرف ایجاد موقعیتی مسلط، در خلیج فارس است.»<sup>(۱۴)</sup> سفیر در ادامه گزارش خود، درباره مسایل اقتصادی و دفاعی بریتانیا و سیاست همکاری با ایالات متحده، و نیز موقعیت نظامی بریتانیا در خلیج فارس، گفت:

«بهتر است راه حلی برای خروج از این بن‌بست پیدا کنیم. کمی کوتاه آمدن بهتر است تا غرق شدن در بحران‌ها»<sup>(۱۵)</sup> «استیونز» در ادامه نوشت: «با از دست دادن امپراتوری هند، دلیل سنتی حضور ما در خلیج فارس به پایان رسیده است، و موقعیت ما در خلیج فارس، مانند ایستگاهی در جاده‌ای است که به هیچ‌کجا ختم نمی‌شود.»<sup>(۱۶)</sup>

با این حال، از دید بریتانیا، هنوز منافع زیادی در شرق سوئز وجود داشت بنابراین از بین رفتن نفوذ امپراتوری در هندوستان به این معنا نبود که بریتانیا باید با این منطقه خداحافظی کند، هنوز پایگاه آن کشور در مصر، دید مثبت

این مورد تا حدی به عنوان یک استثنا مطرح  
بود.

پس از جنگ جهانی و به سبب ضعف  
بهبود اقتصادی و مشکلات خاورمیانه بریتانیا  
در عرصه بین‌الملل حضوری ضعیف داشت، با  
این که امپراتوری هنوز به طرز گسترده‌ای  
دست نخورده باقی مانده و هیچ قدرتی مانند  
فرانسه، آلمان یا شوروی در صدد مبارزه با آن  
نبود، اما این استواری متزلزل به نظر می‌رسید.  
این وضعیت انگلستان را به این باور سوق داد  
که اوضاع رو به بهبود است و امپراتوری  
همچنان برجای خواهد ماند، مالایا هنوز یکی از  
منافع مهم بریتانیا به‌شمار می‌رفت که این کشور  
به خاطر حفظ آن، یک جنگ چریکی بسیار  
طولانی را پشت سر گذاشت.

اما دستیابی شوروی به بمب هیدروژنی  
تمامی معادلات را تغییر داد. در سال ۱۹۵۷  
بریتانیا به‌طور موفقیت‌آمیزی بمب هیدروژنی  
خود را مورد آزمایش قرار داد (انفجار اولیه در  
سال ۱۹۵۲ رخ داد). طبق یک یادداشت از کابینه  
بریتانیا: «بریتانیا سعی کرد که با آنها (ایالات  
متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی) موازنه  
برقرار کند، اما حالا، در عصر بمب هیدروژن،  
اگر ما بخواهیم همان کارها را انجام دهیم،  
خودمان را ورشکست کرده‌ایم.»<sup>(۱۸)</sup>  
دولت انگلستان به دلیل شرایط اقتصادی،  
بیشتر تمایل داشت در دفاع از خلیج فارس  
امریکا نقشی پیشرو را بازی کند، گرچه تا آن

(برخلاف دیدگاه ایالات متحده آمریکا) نسبت  
به پیمان بغداد، و روابط حسنه با دولت‌های  
خلیج فارس، از جمله منافع بریتانیا به شمار  
می‌رفت. با وجود از دست دادن هند، بریتانیا در  
شرق سوئز، به خصوص مناطقی مانند مالایا،  
سنگاپور، و هنگ‌کنگ، همچنان واجد نقشی  
فعال بود. ضمن آن که کوتاهی مسیر به این  
کشورها و نیز به استرالیا و نیوزیلند، هنوز بسیار  
مهم تلقی می‌شد.

نسنجیده خواهد بود اگر گفته شود، موقعیت  
بریتانیا در خاورمیانه آن زمان ضعیف شده یا از  
بین رفته بود، چرا که بریتانیا خود را به هیچ  
روی قدرتی در حال افول نمی‌دید. خاطرات  
«پتریک گاردن واکر»، نشان‌دهنده آن است که  
بریتانیا هنوز خود را با امپراتوری گذشته مرتبط  
می‌داند و گذشته خود را تمام شده نمی‌پندارد  
بلکه نیرویی سیاسی می‌داند در جهان، و در  
عرصه روابط بین‌الملل. جالب اینجاست که  
«گوردن واکر» خود از افراد حزب کارگر به  
شمار می‌رفت.<sup>(۱۷)</sup> بریتانیا در سال‌های ۱۹۴۵ -  
۱۹۱۸ به سبب خروج روسیه از صحنه بین‌الملل،  
در خاورمیانه از شانس بیشتری برخوردار بود.  
اما دیر یا زود این فرصت به پایان رسید و این  
کشور برای حفظ نفوذش به کوشش فراوان  
نیاز داشت، از سوی دیگر، ایران با این که تحت  
نفوذ بریتانیا قرار داشت، مستعمره این کشور  
نبود، و نمونه و شاخص حضور بریتانیا در  
منطقه خاورمیانه محسوب نمی‌شد، و البته

زمان به پیمان بغداد نپیوسته بود. همان گونه که ذکر آن رفت، مهار اتحاد شوروی و جلوگیری از دسترسی آن کشور به منافع وسیع نفت خلیج فارس، از نگرانی‌ها و اهداف مشترک بریتانیا و آمریکا به شمار می‌رفت. از دیدگاه دولت بریتانیا، ایالات متحده باید به لزوم مشارکت بریتانیا در دفاع از منافع غرب - و منافع نفتی آمریکا - پی می‌برد. طبق گفته «سلوین - لوید» وزیر امور خارجه بریتانیا: «باید درصدد آن باشیم که آمریکا موقعیت ما را در خلیج فارس به عنوان تضمین کننده منافع غرب درک کند این مهم، شامل منافع شرکت‌های نفتی آن کشور نیز می‌شود.»<sup>(۱۹)</sup>

طبق این گفته، گرچه ایالات متحده به پیمان بغداد نپیوست، اما «آیزنهاور» رئیس جمهور آمریکا برای نشان دادن حُسن نیت و ابراز آمادگی برای مداخله در منطقه، در ژانویه ۱۹۵۷، دکترین آیزنهاور را طراحی کرد. دکترین آیزنهاور، فرستادن قوای نظامی آمریکا بود به هر بخش از خاورمیانه، جهت مبارزه نظامی با تجاوز از سوی هر ملیتی که به وسیله کمونیسم بین‌المللی کنترل می‌شود.<sup>(۲۰)</sup> «آیزنهاور» این پیشنهاد را به کنگره نیز ارائه داد، و کنگره آن را تأیید نمود، همچنین مقرر شد طرف مدت دو سال بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ میلیون دلار به عنوان کمک اقتصادی و نظامی به کشورهایی که در منطقه تمایل به دریافت این کمک دارند، اعطا شود، به شرط آن که بپذیرند در صورت تهدید یا تجاوز

نظامی از طرف کمونیسم بین‌المللی، از ایالات متحده دعوت کنند که نیروی نظامی خود را به منطقه بفرستد، تا از استقلال کشورهای امضاکننده توافقنامه دفاع کند. نفوذ موفقیت‌آمیز بریتانیا بر ایالات متحده آمریکا، کلید محافظت منافع این کشور در خلیج فارس بود. بنابه گفته وزیر امور خارجه بریتانیا: «دیدگاه ایالات متحده برای حمایت از حفظ موقعیت ما بسیار مهم است.»<sup>(۲۱)</sup> چرا که «پس از ماجرای سوئز، اعراب به این نکته رسیدند که دیگر در برابر قدرت‌های خارجی ضعیف به شمار نمی‌روند و دیگر این که با خروج بریتانیا، قدرت دیگری جایگزین آن نخواهد شد»<sup>(۲۲)</sup>

اما دکترین آیزنهاور به بن بست رسید، طرح آیزنهاور در خاورمیانه، به ویژه پس از دخالت آمریکا در لبنان در سال ۱۹۵۸، نفوذ امپریالیسم آمریکا در منطقه به شمار می‌رفت. از دید دولت‌های عرب، عمل ایالات متحده، مداخله‌ای بی‌مورد بود. در سال ۱۹۵۹ عراق، به علت کودتا و سقوط «ملک فیصل»، خود را از پیمان بغداد کنار کشید، و دفتر مرکزی پیمان بغداد به ترکیه منتقل گردید. در نتیجه پیمان بغداد، صرفاً به یک پیمان غیرعربی تبدیل شد، و نام آن نیز به سازمان پیمان مرکزی (ستو) تغییر یافت.

ایالات متحده آمریکا تنها به دلیل نگرانی روزافزون از گسترش نفوذ شوروی و شیوع

نفوذ در خاورمیانه بودند، و هیچ شکی نداشتند که اگر نیاز باشد می‌توانند از قدرت نظامی خود در خاورمیانه استفاده نمایند. ولی بحران ایران نشان داد که بریتانیا به دلایل موجود نباید از قدرت نظامی استفاده نماید، البته اگر از نظر سیاسی و دیپلماتیک امکان استفاده از قدرت نظامی میسر بود، بریتانیا از قدرت نظامی خود استفاده می‌کرد.

به سبب ضعف اقتصادی بریتانیا، و لزوم همکاری با ایالات متحده برای مهار اتحاد شوروی، و حفاظت از منافع این کشور در خاورمیانه، خاورمیانه تا سال ۱۹۵۶ هنوز حوزه نفوذ بریتانیا به شمار می‌رفت.

در سال ۱۹۵۶ دولت مصر کانال سوئز را که مسیر اصلی بین بریتانیا و سرزمین‌های سابق و امپراتوری آن کشور، خصوصاً هندوستان بود؛ ملی اعلام کرد. پس از استقلال هند، کانال سوئز به عنوان مسیر اصلی انتقال دو سوم نفت تولید شده در خلیج فارس، از نظر استراتژیک برای بریتانیا، اروپای غربی، و ایالات متحده از اهمیت به سزایی برخوردار بود. منطقه سوئز که از سال ۱۸۸۰ در تسلط این کشور قرار داشت، هنوز در دهه ۱۹۵۰ به جهت حضور نظامی بریتانیا در شرق مدیترانه، مهم محسوب می‌شد. پس از ملی شدن شرکت نفت انگلیس و ایران، ایالات متحده در کنسرسیوم نفت ۱۹۵۴ سهم بسیار چشمگیری به دست آورد. در زمان بحران سوئز، «آنتونی ایدن»، نخست‌وزیر وقت

افکار کمونیستی در خاورمیانه، در پیمان جدید شرکت کرد. در نتیجه، قرار شد ایالات متحده کمک‌های نظامی و غیره خود را به ایران، تا چند برابر گذشته، افزایش دهد، و در نتیجه ایران بتواند به عنوان سپری در برابر تهدیدات اتحاد شوروی، از منابع وسیع نفت خلیج فارس دفاع کند.

### آیا بریتانیا از بحران ملی شدن صنعت نفت درسی آموخت؟

ایران هیچگاه مستعمره بریتانیا به شمار نمی‌رفت، ولی به سبب تولید نفت و موقعیت استراتژیک آن در همسایگی با شوروی، برای این کشور واجد اهمیتی بسیار حیاتی بود. با این که بریتانیا احساس می‌کرد برای حفظ شرکت نفت ایران و انگلیس و جلوگیری از نفوذ کمونیسم در منطقه، باید در ایران وارد عمل شود، البته به دلایل فوق از حق انجام این عملیات برخوردار نبود، گرچه همچنان این حق را برای خود متصور فرض می‌کرد.

از دیدگاه بریتانیا خاورمیانه همچنان منطقه مهمی به شمار می‌رفت، لذا سعی داشت روابط خود را با دولت‌های دیگر خاورمیانه، به روش‌های گوناگون منجمله ارتباط با خانواده‌های حاکم منطقه، حفظ نماید. از آن جایی که بریتانیایی‌ها به خاطر تاریخ گذشته خود هموار و احساس قدرت می‌کردند و نیز به خاطر مهارت دیپلماتیک و ارتباطات دیرینه با مصر، یا روابط با اردن، همچنان در صدد اعمال

بریتانیا، دیگر خواهان مداخله آمریکا در مصر نبود، زیرا به دلیل اتفاقات پس از ملی شدن شرکت نفت، از نفوذ بیشتر ایالات متحده در خاورمیانه، وحشت داشت. در سال ۱۹۵۵ «ایدن» به کابینه خود گفت: «ما در خاورمیانه بیش از ایالات متحده منتفع بودیم، زیرا تکیه ما بر نفت خاورمیانه، و تجربه ما در منطقه از آنها بیشتر بود. بنابراین ما نباید خودمان اجازه بدهیم که هماهنگی با آمریکا و حمایت آن کشور، ما را بیش از حد محدود کند. ما باید بر اساس سیاست خود و برحسب منافع خود سرمایه گذاری نماییم و سعیمان بر آن باشد تا جایی که می توانیم، حمایت آمریکایی ها را جلب کنیم.»<sup>(۲۳)</sup>

اگرچه مهار اتحاد شوروی و حفاظت از ذخایر نفت خلیج فارس، جزء منافع اساسی آمریکا نیز به شمار می رفت، ولی در هر حال، به نظر «سِرآتونی ایدن»، همکاری ایالات متحده، در زمان بحران شرکت نفت انگلیس و ایران، تنها موجب شد که بریتانیا مجبور شود از نفت ایران برای آمریکایی ها نیز سهمی اختصاص دهد طبق گفته های «ایدن»: «در مبارزه با دولت مصدق، بریتانیا در واقع موافقت آمریکا را برای نجات دادن بریتیش پترولیوم خریداری کرد.»<sup>(۲۴)</sup> وی در جایی دیگر اظهار داشت: «با پیشنهاد مشارکت آمریکایی ها در کنسرسیوم جدید نفت از سوی انگلیس، وزارت خارجه آمریکا، سیاست بی طرفی خود بین مصدق و لندن را

کنار گذاشت.»<sup>(۲۵)</sup> وی به سبب احتمال نفوذ بیشتر آمریکا در خاورمیانه خواهان دخالت این کشور در بحران سوئز نبود، و می پنداشت منافع بریتانیا در خاورمیانه بیشتر از منافع ایالات متحده است، و این کشور نباید به خاطر بی میلی ایالات متحده، محدودیت عمل داشته باشد، و در صورت لزوم باید بدون هماهنگی و همکاری با آنها، عمل نماید.

در پی ملی شدن کانال سوئز به وسیله دولت مصر در سال ۱۹۵۶، بریتانیا بدون مشورت با ایالات متحده، به طور مستقل وارد عمل شد، و در یک طرح انگلیسی، فرانسوی و اسرائیلی به مصر حمله کرد. چنین توطئه ای در عملیات نظامی علیه ایران وجود نداشت. عملیات نظامی بریتانیا، فرانسه و اسرائیل، در سوئز موفقیت آمیز نبود. بعد از حمله به مصر آمریکایی ها نقش برجسته و مهمی در سازمان ملل متحد در محکوم کردن نقش بریتانیا ایفا کردند و عقب نشینی بریتانیا از خاک مصر را خواستار شدند.

«ایدن» می بایست از ملی شدن نفت ایران و درس های آن مانند این که بریتانیای کبیر نمی تواند بدون هماهنگی با ایالات متحده وارد عملیات نظامی شود، عبرت می گرفت. بحران سوئز تأکید بر این بود که بریتانیا نمی تواند بدون کمک و هماهنگی ایالات متحده وارد عمل شود. به عبارت دیگر، بحران نفت ایران نشان



داد که بریتانیا تا چه اندازه محدودیت عمل دارد. این بحران نمایانگر آن بود که این کشور بدون مشورت با ایالات متحده آمریکا قادر به انجام عملیات نظامی در خاورمیانه نیست. سرانجام بریتانیا، با سه راه مواجه شد: تسلیم در برابر سیاست دولت ایران؛ مداخله نظامی؛ یا طرحی سیاسی برای سقوط دولت مصدق. نهایتاً بریتانیا راه سوم را برگزید و موفق شد، ولی این امر تنها با مشارکت آمریکا و تحصیل منافع این کشور امکان پذیر بود. «ایدن» بعدها (با تنفر اظهار داشت که، «آمریکا برای تقبل مسئولیت‌های جدید خود در خاورمیانه برای خود به‌تعمین می‌کرد.» طرح این مسئله که تنفر ایدن از ایالات متحده باعث شد تا در سال ۱۹۵۶ بدون هماهنگی با ایشان وارد عمل شود، بی‌اساس به نظر نمی‌رسد. اما بحران سوئز تنها آنچه را که در زمان بحران ایران پنهان بود آشکار کرد: «بریتانیا بدون کمک و حمایت آمریکا نمی‌تواند به‌طور مؤثر عمل نماید؛ و فقط در شرایطی قادر به جلب کمک و حمایت از آمریکا می‌باشد که آمریکا هم منافع شخصی خود را در اهداف بریتانیا مشاهده کند، در آن صورت هم آمریکا طبق شرایط خود وارد عمل می‌شود که لزوماً مطابق میل دولت بریتانیا نیست.»

چنین به نظر می‌رسید که بریتانیا و آمریکا، سیاستی موازی را قبال خاورمیانه در پیش گرفته‌اند، ولی چنانکه می‌دانیم خطوط موازی

هرگز به یکدیگر نمی‌رسند. بریتانیا امیدوار بود منافعتش با آمریکا، نهایتاً در یک نقطه به هم نزدیک شود؛ در آخرین مقاطع بحران ایران به نظر می‌رسید منافع دو کشور به یکدیگر نزدیک شده‌اند، ولی آمریکا فقط به تهدید کمونیس‌م چشم داشت و کمتر با صدر مشکل بریتانیا یعنی نفت، همدردی نشان می‌داد. در واقع، آمریکا هیچ منفعتی در محافظت از امپراتوری بریتانیا برای خود، نمی‌دید و بنابراین، اگر بریتانیا در صدد رفتار امپریالیستی (مانند سوئز) بود مورد حمایت آمریکا قرار نمی‌گرفت. آمریکا در پی سقوط بریتانیا نبود بلکه خواهان آن بود به این کشور تفهیم کند، نقشش در جهان عوض شده و باید با واقعیت‌ها کنار بیاید. عصبانیت آمریکا نسبت به بریتانیا در سوئز، به خاطر این بود که بریتانیا هنوز وانمود می‌کرد که ابرقدرت است و می‌تواند امپریالیستی عمل کند. در زمان بحران سوئز، آمریکا بر سر مجارستان در شرایط رویارویی با شوروی قرار داشت، و احساس می‌کرد که رفتار بریتانیا افکار جهان را نسبت به بحران مجارستان منحرف می‌سازد. اعتقاد «ایدن» بر این که بحران ایران مشکل‌ترین بحرانی بود که وی با آن مواجه شده بود، کاملاً صحت داشت، ولی نتوانست درک کند که این بحران در آینده چه عواقبی خواهد داشت. جریان ملی‌شدن صنعت نفت ایران باعث شد از بحران سوئز درس‌ها آموخته شود.

**Anglo - American Economic Special Relationship 1940 - 1987**, Brighton;

Wheatsheaf Books, 1988 p. 144.

12- **Ibid.**13- PRO, London, CAB 129/ 81 CP (56) 122/ **Memorandum by the Foreign****Secretary, Selwyn - Lloyd, on Protecting British Interests in the Persian Gulf**,

Secret/ 14 th May 1956.

14- PRO, London, FO37/ 120571, **The****General Political Correspondence of the Foreign Office**, Sir Roger Stevens, British

Ambassador to Teheran, to the British Foreign Secretary, Selwyn - Lloyd, Secret, 8 th Decembet, 1956.

15- **Ibid.**16- **Ibid.**17- R. Pearce, (ed.) Patrick Gordon - Walkers, **Political Diaries, 1932 - 1971.**

London; Publisher, The Historian Press, 1991, Chapter 6.

18- PRO. London, CAB 129/ 84 ep (57) 6/ 5 th January, 1957.

19- PRO. London, CAB 129/ 84

**Memorandum by the British Foreign Secretary, Selwym - Lloyd / on Protecting British Interests in the Persian Gulf**, 5th January 1957.20- P. Calvocoressi, **World Politics since 1945**, New York: Longman, 1977, Chapter/ O.21- **Ibid.**22- P. Calvocoressi, **World Politics Since 1945**, London: Longman, 1980, P. 193.

23- PRO, Lonson, CAB 128/ 29 CM 34(55) 8/ 4 th October 1955.

24- A. Eden, **Full Circle**, London; Cassell, 1960, p. 198.25 **Ibid.**, p. 202.

## پانوشت ها

- 1- PRO, London, CAB 129, 66 c (54) 53, **Middle East: Anglo - American Policy.** letter to Foreign Office on Policy in the Middle East , From Sir Roger Makins, the British Ambassador to Washington, Secret, 25th January, 1954.
- 2- B. Burrows, **Footnotes in the Sand: The [Persian] Gulf in Transition, 1953 - 1958**, London; Michael Russell, 1990 p. 135.
- 3- D. YerGin, **Shatteted Peace: The Origins of the Cold War and the National Security State**, london: Penguin Books, 1990, p. 269.
- 4- Y. Alexander and A. Nanes (Eds.), **The United States and Iran: A Documentary History**, Maryland; University Publications of America, 1980, pp. 265 - 266.
- 5- PRO, London, Perem 11/ 725, **The Correspondence and Papers of the Prime Minister's Office**, Sir Roger Stevens, The British Ambassador in Teheran, the Foreign Office, Top Secret, 19th March 1954.
- 6- **Ibid.**
- 7- Y. Alexander and A. Nanes, **op.cit.**, p. 275.
- 8- C. A. Kupchan, **The Persian Gulf and the West: The Dilemmas of Security**, London: Allen Unwin, 1987, p. 34.
- 9- Department of State, **Papers Relating to the Foreian Relations of the united States**, Washington DC, Annual, 1955 - 57, Vol. x, p. 7, Foreign Aid and Economic Defense Policy.
- 10- **Ibid.**, p. 116.
- 11- A. P. Dobson, **The Politics of the**